

حافظ و ملک سلیمان

رامین یوسفی

حافظ می گوید: دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت / رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم. ملک سلیمان کجاست؟ پروفیسور حسن امین در مقدمه‌ی دیوان حافظ نوشته است که «زندان سکندر» شهر یزد و «ملک سلیمان» شهر شیراز است. (دیوان حافظ، چاپ دایرةالمعارف ایران‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۵)

به نظر من، ملک سلیمان، شهر مسجد سلیمان است که نیاکان حافظ از آن‌جا یکتاپرستی و راستی را به جهان صادر می‌نمودند. مسجد سلیمان یا مزدکده‌ی حضرت سلیمان مطابق با اسناد تاریخی، اولین مکانی است که نیاکان آریایی حافظ پایه‌های امپراتوری جهانگیر خود را در آن بنیان نهادند. پس از صدها سال که این پرستشگاه در خدمت آیین مزدا بوده است و آتشگاهش محل آمد و رفت مومنان زرتشتی بود، آیین دیگری بدان‌جا راه یافت. اما یاد این پایگاه مقدس هم‌چنان برجاست و به همین مناسبت آن‌جا را مسجد سلیمان نامیده‌اند. (رومن گیرشمن) تسلط و احترام به حضرت سلیمان موجب گشت تا نام سلیمان نیز بر این آتشکده نهاده شود. آتشکده‌یی که سرشار از انرژی و منبع بود، چه مادی و چه معنوی. «مزدکده» در دوره‌ی اسلامی به «مسجد» تغییر یافت و نام مسجد سلیمان به خود گرفت. به لحاظ زبان‌شناسی مزدکت (مزدکد) مخفف مزدکده می‌باشد که به دلیل صیقلی‌یافتن این ترکیب واژه شکل «مزکت» (مزدک) به خود گرفته و چون واج «د» و «ت» هم‌مخرج می‌باشند بدین اشکال درآمد که هنوز هم در فرایندهای واجی در سایر گویش‌های ایرانی مسجد این چنین تلفظ می‌گردد: مزگت، مسکت، مشگت، مزچت، مزچت، مسجد، مشجد و... در زبان انگلیسی، نیز هنوز مسجد را mosque می‌گویند که «مُسکی» همان تغییر یافته‌ی مزدکده می‌باشد.

اهمیت معبد سرمسجد (مسجد سلیمان) از پیش‌واژه‌ی «سر» که در ابتدای مسجد قرار گرفته مشخص می‌گردد. «سر» هنگامی که ابتدای واژه‌یی بیاید نشان از بزرگی و اهمیت آن دارد، هم‌چون واژگان: سر گروه، سردهسته و... پس سر مسجد (سر مزگت) یعنی مسجدی که نسبت به سایر مساجد حالت سر و سلطان و فرمانده سایر مساجد را داشته باشد. مزدکده‌ی سلیمان در دوره‌ی اسلامی هم‌چون سایر عناصر معرب می‌گردد و به شکل مسجد سلیمان درمی‌آید. در خصوص اهمیت مسجد سلیمان به‌عنوان پایگاه و جایگاه اولیه‌ی دولت هخامنشی رومن گیرشمن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام آورده است: سردار آشوری از این‌جا نیز دورتر راند، و به نخستین کوه‌های فرعی سلسله جبال بختیاری که مشخص سرحد غربی دولت پارسوماش بود، رسید. پادشاه این مملکت - که منشی آشوری نام او را کوروش ضبط می‌کند - کوروش اول، پسر چیش پیش بود که به‌عنوان وثیقه و وفاداری نسبت به دولت فاتح قبول کرد فرزند ارشد خود - اروکو - را به منزله‌ی گروگان به آشور بشارد. این حادثه که نخستین تماس

مستقیم بین پارسیان و آشوریان بود، اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص تحدید سرزمین پارسوماش - که حاوی منطقه‌یی بود که مسجد سلیمان حالیه، یعنی مرکز استخراج نفت در آن قرار دارد - به ما می‌دهد خلاصه در همین مکان، بقایای تپه‌یی مصنوعی که به کوه تکیه داده، دیده می‌شود. چون بعضی علما تصور وجود نفت در زیرزمین‌های دره‌ی آن کرده‌اند، آن را آتشکده‌یی پنداشته‌اند که آتش دائمی وی بر اثر صعود ایخره تامین می‌گردد. کاوش ما نشان داده است که این تپه می‌بایست سابقاً مسکن امرا و سلاطین بوده باشد. (ایران از آغاز تا اسلام، ر. گیرشمن، ترجمه‌ی محمد معین، ص ۱۲۸، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۸۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)

داندامایف نیز در مورد مسجد سلیمان به‌عنوان یکی از پایگاه‌های هخامنشی در کتاب خود آورده است: «نام ایرانیان برای اولین بار در کتیبه‌های آشوری قرن نهم قبل از میلاد یاد شده است. چنین حدس می‌زنند که در این زمان قبال کوچ‌نشین ایرانی از شمال به جنوب مهاجرت کردند و چون به ناحیه‌ی کوه‌های زاگرس رسیدند از شمال شرق شوش در نزدیکی ایالت «انشان» در کشوری به‌نام فاتح خود نام «پارسوماش» گرفت اقامت گزیدند. (ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، محمد داندامایف، مترجم روحی ارباب، ص ۱۳۳، چاپ سوم، ۱۳۸۱، انتشارات علمی فرهنگی)

حتا به گفته‌ی باستان‌شناسان و مورخان به لحاظ معماری نیز آتشکده‌ی سلیمان بر تخت جمشید تاثیر داشته: «پس ایوان‌های مسجد سلیمان و «بردشانه» و هم‌چنین پاسارگاد را باید «اجداد» ایوان تخت جمشید دانست که سبک اجرایی آن هنوز بیانگر بناهایی است که پارس‌ها به محض ورود به جنوب غربی فلات ساختند و فنون آن را از همسایگان شمالی خویش گرفته بودند و در ایران سابقه نداشته است.» (تاریخ ایران، گیرشمن)

مسجد سلیمان در سده‌های مختلف دارای ارج و قرب معنوی خاص بوده و همواره مورد احترام پارسیان و پارسایان قرار می‌گرفته. هنوز از پس هزاره‌ها مردمان این شهر در این آتشکده جمع می‌شوند و شمع روشن می‌کنند و چند سالی‌ست که با اجرای مراسم شاهنامه خوانی سنت نیاکان خویش را جشن می‌گیرند و در این مکان به نذر و نیاز می‌پردازند. داستان ساخت این آتشکده به فرمان حضرت سلیمان که به‌دست دیوان کارگری می‌شده هنوز سینه به سینه به نسل‌های بعدی هم‌چنان انتقال داده می‌شود.

نزدیکی به دولت ایلام و سرزمین‌های شوش، شوشتر و انشان اهمیت این آتشکده را برای ما بیش‌تر مشخص می‌سازد. ملک سلیمان در دوره‌های مختلف نام‌های متفاوت داشته و این تغییر نام در کشورگشایی‌ها بسیار طبیعی جلوه می‌دهد و در تغییر مسیر حافظ و پناه‌بردن بدان‌جا نقشی ندارد، حال این نام چه «پارسوماش» باشد، چه «استخر»، چه «تلغر»: «استخر شهری قدیمی در جنوب ایران در منطقه اهواز است که در صدر اسلام، آباد بوده است و آثار آن نزدیک شهر نفت‌خیز «مسجد سلیمان» هنوز دیده می‌شود بلکه نقل می‌کنند که شهر استخر را حضرت سلیمان پیامبر (ع) بنا نمود و در فصل زمستان در آن‌جا حکمرانی داشته است و گویا مسجد سلیمان مسجدی بوده است که حضرت سلیمان (ع) آن را ساخته است. دو روایت وجود

دارد که محل گردآمدن نیروهای ایران را منطقه‌ی «بیضاء استخر» معین می‌کند، یعنی منطقه‌ی سفید رنگی در شهر استخر و به نظر می‌رسد که همان بلندی‌های نزدیک مسجد سلیمان باشد که به «کوه سفید» [سپیدکوه] معروف است. (عصر ظهور، صص ۱۵۰-۱۵۱، علی کورانی، مترجم: عباس جلالی، چاپ اول، تابستان ۶۹، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی)

باری حافظ سخت از پی هویت خویش است. آیا او با آمدن به ملک سلیمان به هویت و ماهیت خویش دست می‌یابد؟ در اصل حافظ با این بیت خواسته است که مردمان زمان خویش و ما را که از وحشت زندان سکندرها دلگیر شده‌ایم، به چالش بکشاند. او طرح سوال نموده و با این طراحی از خوانندگان شعرش می‌خواهد که به هویت و ماهیت اصلی خویش دست یابند. او سخت عاشق است و عشق و علاقه‌اش را پنهان نمی‌سازد. محتسب داند که حافظ عاشق است / و آصف ملک سلیمان نیز هم.

دوران حافظ دوران پرفراز و نشیبی بوده است و این فراز و فرود تاریخی در متن متن غزلیات او موج می‌زند. سلطنت هفتاد و دو سالگی آل مظفر و نبردهای شان از او شاعری ساخت سرشار از ایهام و طنزهای تاریخی. یکی از این طنزهای گزنده و ایهام‌های زیبایی را که در یکی از غزلیاتش به پور پشنگ یکی از اتابکان لر بزرگ تقدیم نموده است را می‌توان دید و فضای بی‌اعتباری و بی‌اعتمادی آن زمان را خواننده می‌توان حدس زد و یا در چنین فضایی به قضاوت بنشیند. اما قبل از پردازش به بیت‌هایی از غزل می‌بایست یک فضاسازی ایجاد شود تا خواننده متناسب با آن فضا نفس بکشد و تصمیم گیرد: «لرستان یعنی اراضی لرنشین، مقارن استیلای مغول به دو قسمت تقسیم می‌شد: لر بزرگ، لر کوچک و بین مساکن لر بزرگ و شیراز ناحیه‌ی لرنشین ثالثی نیز وجود داشت که آن را شولستان می‌گفتند. به‌جای شولستان امروز ممسنی و به‌جای لر بزرگ کوه‌گیلویه و بختیاری قرار دارد و لر کوچک همان است که حالیه هم آن را لرستان می‌گوییم... ذکر طوایف لر بزرگ و امرای ایشان بیش‌تر در تاریخ به میان می‌آید تا لر کوچک چه این طوایف بین فارس و عراق عجم و عراق عرب و شولستان ساکن بوده و با اتابکان فارس و خلفای بغداد ارتباط داشته و از همه مهم‌تر مساکن ایشان بر سر راه عراق عرب و دره‌های کارون و کرخه به فارس و سواحل دریا قرار داشته است... پایتخت اتابکان لرستان در شهر ایذج یعنی مال امیر یا ایذه‌ی حالیه قرار داشته.» (تاریخ ایران، حسن پیرنیا، عباس اقبال، ص ۵۸۷، چاپ نهم، ۱۳۸۰، انتشارات خیام)

حافظ در غزلی به مطلع «افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن» به زیرکی با روی کارآمدن پورپشنگ سیزدهمین اتابک لرستان بزرگ چنین می‌سراید: شوکت پورپشنگ و تیغ عالمگیر او / در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن. او در این بیت به اتابک پشنگ بن سلغرشاه بن اتابک احمد اشاره دارد و امیدوار است که با روی کار آمدن این اتابک کار بدخواهان را با شمشیر عدلش یکسره نماید و ریشه‌ی آنان را از بیخ و بن درآورد. و اگرچه با ایهام و کنایه‌ی ظریف پور پشنگ شاهنامه را هم نشانه می‌رود، چرا که افراسیاب پسر پشنگ و نبیره‌ی تور پسر فریدون می‌باشد و حافظ به نیکویی به این نکته اشاره

نموده است، و در بیتی از همین غزل به اتابک دلدار می‌دهد که: بعد از این نشکفت اگر با نکهت خلق خوشت / خیزد از صحرای ایذج نافه ی مشک ختن. به شهر باستانی ایذه (آنزان، انشان، ایذج، ایذه، مال امیر) اشاره می‌کند که از دوره‌ی ایلامیان همواره مورد توجه شاهان و پادشاهان و اتابکان و ایلخانان بوده. علت توجه به این باستان شهر جغرافیای سیاسی آن بوده است و وجود ذخایری چون چوب، درخت، نفت، قیر، آب کارون و... حافظ به شاه دلدار می‌دهد که اگر کار تو بالا نگرفت، غمی نیست. زیرا که صحرای ایذج جبران خواهد نمود. ایذج همان انشان است که بزرگ‌مرد تاریخ جهان کوروش پس از کشورگشایی‌هایش ترجیح می‌داد که با انشان بازگردد و در هیچ کشور دیگری باز نماند. و این علاقه‌ی او را هنوز می‌توان در مردمان این سرزمین به خاک خود جست. ایذه که جابلقا نیز نام دارد و اگر آدمی در فصل بهار بدان جا پای نهد و به سوسن مال که یکی از شوش‌های سه‌گانه‌ی خوزستان است رود چیزی جز ملکوت نخواهد دید: ملکوت ملکوت.

حافظ با تشبیه حسی‌یی که در این بیت به کار برده است به خواننده شعرش می‌فهماند که به این باستان شهر و نقطه‌ی حکومتی پای نهاده است. اما چرا صحرای ایذج به نافه‌ی مشک ختن شبیه شده است؟!

۱- به لحاظ عطر و بوی این صحرای پُر از گل و گیاهان متنوع.
۲- حضور ترکان و سپاهی چند ملیتی خاصه چینیان در ایذج.
۳- تجارت نافه‌ی مشک ختن که مرغوب‌ترین نافه‌های آن زمان بود در انشان.

۴- در دوره‌ی هخامنشیان ختن قسمتی از ایران محسوب می‌شده و هم زنان زیبا (گل) روی آن‌جا مورد نظر شاعر بوده و هم خود منطقه‌ی ختن. چرا که در برهان قاطع به تصحیح دکتر محمد معین اشاره شده است که ختن سرحد میان تبت و چین بوده و این سرزمین در نظر مردم چین سرزمین سنگ یشم است. زیبارویان این منطقه نیز به دور از نظر حافظ نبوده‌اند و ترکان پارسی‌گوی همواره مورد توجه شاعران بوده است. پس حافظ با استفاده از تشبیه حسی در این بیت از ایذج دین کرده است، چرا که در تشبیه حسی شاعر با حواس پنج‌گانه تا چیزی را حس و تجربه نکرده باشد در اشعار خود راه نمی‌دهد و بازدید حافظ از ایذج از راه شولستان (ممسنی) بسیار ساده و قابل دسترس بوده است. زرین کوب نیز به ارتباط حافظ با اتابک لر اشاره دارد: «اتابک پشنگ» پادشاه لر، از صحرای ایذج با شاعر شیراز ارتباط داشت و از جام زرافشان خویش جرعه‌یی به این رند شیراز هدیه می‌کرد.» (از کوچی رندان، ص ۱۲۴، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۱، انتشارات سخن)

حافظ در بیت آخر می‌رود که: ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار / تا از آن جام زرافشان جرعه‌یی بخشد به من.
حافظ با یادآوری جد بزرگ اتابک لر و اشاره نمودن به ایذج به عنوان مقر سلطنتی باستانی علاوه بازگشت خویشتن از اتابک لر خواهان گوشه‌چشمی ست تا این اتابک لر پورپشنگ بدو توجهی نماید. پس حافظ هم به ملک سلیمان پای نهاده است و هم به ایذج که در فاصله‌ی کمی با مسجد سلیمان قرار دارد و نزدیک شوش و شوشتر.